

ولادت امام هادی علیه السلام

شرح روایت منقول از حضرت عبدالعظیم علیه السلام

آیت الله علی رضایی تهرانی

۱۴۳۶/۱۲/۱۵ هجری قمری مقارن با ۱۳۹۴/۰۷/۰۷ هجری شمسی

«سلام علیکم ورحمة الله وبرکاته
أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى نَبِيِّ الْأَعْظَمِ وَتَيْجَةِ الْعَالَمِ، هَادِي السُّبُلِ وَمُنْجِي الْبَشَرِ
سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا حَبِيبِ إِلِهِ الْعَالَمِينَ، أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ الْمُكْرَمِينَ وَعَنْ الدَّائِرَةِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنْ أَلَانِ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ،
«قَالَ الْإِمَامُ الْهَادِي عَلَيْهِ السَّلَامُ: الدُّنْيَا سَوْقٌ رِيحٌ فِيهَا قَوْمٌ وَخَيْرٌ آخَرُونَ».

شام میلاد امام علی الهادی (علیه السلام) و طبق نقل مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) است. ان شاء الله به زودی زائر مرقد منورش در سامرا بوده باشیم به برکت صلوات بر محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله). فرصت ما کوتاه و شب هم مقداری گذشته است، در این مجلس روایتی را از امام هادی (علیه السلام) خدمت عزیزان ترجمه می کنم و بعد هم ان شاء الله عرض ارادتی خدمت حضرت خواهیم داشت و دعا خواهیم کرد. یکی از امامزادگان عالی مقامی که در کشور ما محترم است، به خصوص در شهر تهران، حضرت عبدالعظیم حسنی (سلام الله علیه) است. امامزادگان ما درجات مختلفی دارند، بعضی از علما هستند و بعضی از انسان های عادی هستند. چه این که از نظر مذهب ما در میان امامزادگان سنی داریم، زیدی داریم، هفت امامی داریم، واقفی داریم و شیعه اثنی عشری هم داریم. در میان امامزادگان شیعه به رتبت حضرت عبدالعظیم حسنی (علیه السلام) کم داریم. چه این که گاه بعضی امامزاده هم نبودند اما مورد غبطه بودند. ما چند روزی قبل نیشابور بودیم، جای عزیزان خالی، به زیارت فضل بن شاذان رفتیم. در مورد فضل از معصوم روایت داریم که امام هادی (علیه السلام) فرمودند: «من غبطه می خورم به اهل خراسان به خاطر اینکه فضل در میان آن ها زندگی می کند».

«إِنِّي لَا غَبْطُ خِرَاسَانَ وَأَهْلَهُ»، یا «أهل خراسان لِمَكَانٍ فَضْلٍ». چه قدر انسان باید بزرگ باشد که امام معصومی رشک ببرد به اهل خراسان به خاطر اینکه کسی مثل فضل بن شاذان در میان آن ها است. متأسفانه نیشابور به جای اینکه با محوریت فضل بن شاذان مثلاً یا امامزاده محروق شکل بگیرد، مرکز شهر این ها نیستند، این ها یک مقداری جدا افتاده اند. حضرت عبدالعظیم حسنی (علیه السلام) از فرزندان امام مجتبی (علیه السلام) است، با چهار واسطه به امام مجتبی (علیه السلام) می رسند، بسیار بزرگ است. از معدود راویانی است که یک کار ابتکاری انجام داده است، البته اختصاص به امام هادی (علیه السلام) و به جناب عبدالعظیم حسنی (علیه السلام) هم ندارد. تعداد کمی از راویان این کار را کردند و آن کار این است، خدمت امام معصوم (علیه السلام) آمدند و دین خود را بر امام عرضه داشتند و این کار بسیار مفیدی است، چرا؟

چون گاهی وقت ها انسان سال ها چیزی را گمان دارد، خیال دارد، تصور دارد اما وقتی که بر یک انسان خبره عرضه می کند، می بیند نه، اعتقاد او، اعتقاد درستی نبوده است. لذا اینکه هر از گاهی انسان دین خود را بر فرد عالم، دانشمند عرضه کند، ارزشمند است.

امروز روایات «أَعْرِضْ عَلَيَّ دِينِي، عَرَضْتُ عَلَيْهِ دِينِي»، را در نرم افزار می دیدم. دیدم در بعضی از این روایات، راوی خدمت امام معصوم (علیه السلام) آمده است. می گوید که من می خواهم دینم را بر تو عرضه کنم، حضرت می گوید برای اینکه من تو را به عنوان شیعه واقعی، ولی خودم قبول کنم؟

می گوید: «بله».

حضرت می گوید که «هاتِ»، عرضه کن. عرضه که می کند، بعد حضرت می گوید که درست است، این همان

دین من و دین آبا و اجداد من است. روایت را از رو می خوانم. امام هادی (علیه السلام) نشسته است، حضرت عبدالعظیم حسنی (علیه السلام) به خدمت امام می رسد، خودش دارد نقل می کند، «فَأَمَّا بَصْرِي، قَالَ لِي: مَرَحَبًا يَا أَبَا الْقَاسِمِ، أَنْتَ وَوَيْئًا حَقًّا».

به من خوش آمد گفت، فرمودند که تو واقعاً شیعه ما هستی، ولی ما هستی، دوست ما هستی. وارد حرم حضرت عبدالعظیم (علیه السلام) که می شویم، از طرف روبروی صورت، این عبارت روی کاشی نوشته شده، «أَنْتَ وَوَيْئًا حَقًّا»، خوب، این نکته اول که انسان به مقامی برسد که معصوم ولایت او را تصدیق کند، این ارزشمند است. «فَقُلْتُ لَهُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُعْرِضَ عَلَيْكَ دِينِي»، به حضرت گفتم که آقا من می خواهم دینم را بر شما عرضه کنم.

«فَإِنْ كَانَ مَرْضِيًّا بَتُّ عَلَيْهِ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ»، اگر مرضی شما است، پسندیده است، من ثابت قدم بمانم تا موقعی که خدا را ملاقات می کنم که این هم نکته دیگری در روایات است. حالا اگر دین من پسندیده است، مهم آن است که من این دین پسندیده را نگه دارم. در روایات داریم «إِنَّمَا مَلَكَ الْأُمُورِ خَوَاتِيمُهَا»، مناط کار آن عاقبت بخیری است، پایان کار است، آن مهم است. استاد ما حضرت آقای رضازاده می فرمودند که یک طلبه ای در زمان ما بود، این تمام مستحبات را انجام می داد. واجبات که بماند، نماز و روزه... ما متوجه شدیم که این بی دین شده است و در حدی بی دین شده است که در روز عید فطر و عید قربان روزه گرفته است. ایشان گفتند که من در کوچه و بازار، او را دیدم، به او گفتم که درست است، بی دین شدی؟ گفت: «بله».

گفتم: «تو چه کردی؟».

گفت: «من همه حرام های الهی را به جا آوردم، حرامی نبوده که من مرتکب نشوم».

ایشان گفتند: «من شنیدم تو روز عید فطر و قربان هم روزه گرفتی؟».

گفت: «بله».

گفتم: «چرا؟، لذتی که ندارد».

گفت: «به خاطر اینکه من وقتی که اعتقاد داشتم همه کارهای خوب را کردم، حالا هم که برگشتم، تصمیم گرفتم همه کارهایی را که آن موقع انجام نمی دادم، انجام بدهم چون اعتقاد من بر این است».

این را بدبختی می گویند، فرمود: «إِنَّمَا مَلَكَ الْأُمُورِ خَوَاتِيمُهَا».

در جنگ، یک نفر داشت می جنگید، زمان پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، خیلی عالی (می جنگید)، اصحاب خوششان آمد، این چه قدر رشیدانه می جنگد. به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) گفتند که «يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْظِرِ الرَّجُلَ»، ببین چه کارها دارد می کند. رسول الله (صلی الله علیه و آله) یک نگاهی کردند، فرمودند: «إِنَّمَا هُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ»، او دوزخی است، جل الخالق...

یک آدم مسلمان، کنار پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، زیر پرچم پیغمبر (صلی الله علیه و آله) دارد می جنگد، جوری که دیگران غبطه می خورند، فرمود که این «مِنْ أَهْلِ النَّارِ» است.

خب پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى»، گتره حرف نمی زند. مسلمانان در نخ این رفتند، دیدند بله، مجروح شد، روی زمین افتاد. خوب، در آن گیراگیر جنگ، بعضی از مسلمانان خودشان را نزدیک این رساندند، دیدند این دارد حرف می زند. تا مسلمانها را دید، گفت که شما خیال کردید من به خاطر خدا و پیغمبر (صلی الله علیه و آله) جنگیدم؟

من از عصیبت قبیله ای دفاع کردم، از عربیت دفاع کردم، الان هم طاقت رنج را ندارم، من مجروح هستم، خنجری از چکمه اش در آورد، در قلبش زد، خودش را کشت، خودکشی کرد.

پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «إِنَّمَا هُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ»، ملاک عاقبت امر است. گفت که یا بن رسول الله، دینم را می خواهم عرضه کنم، اگر مرضی شما است، بگویند روی آن بمانم تا روزی که با خدا ملاقات می کنم.

«فَقَالَ: هَاتِ يَا أَبَا الْقَاسِمِ»، بگو، می شنوم.

من روایت شریف را محور بندی کردم، هفت محور یا شش محور در این روایت وجود دارد. یک موقعی ما بررسی

کردیم، این که در بچگی به ما یاد می دهند اصول دین چند تا است؟

پنج تا. توحید، عدل، نبوت، امامت، معاد روز قیامت یا به ما می گویند که آقا فروع دین چند تا است؟ می گوئیم که ده تا، نماز، روزه، خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف، نهی از منکر، تولی و تبری. این را بزرگان از کجا در آورده اند، ورد زبان ما شده است. پدر به پسر، پدر به دختر، مادر به پسر، مادر به دختر، از امثال این روایت در آوردند. این شش، هفت محوری که در این روایت از طرف عبدالعظیم حسنی (علیه السلام)، نقل شده، دقیقاً یک دور اصول دین و فروع دین است.

یعنی از توحید و خداشناسی شروع می شود، بعد نبوت است، بعد امام شناسی است، بعد هم آخر الزمان شناسی است که ادامه امامت است، بعد معادشناسی است، بعد هم احکام (است) که احکام هم همان فروع دین است. دقیقاً همان هایی که ما به بچه هایمان یاد می دهیم، فقط نکات و ظرایفی دارد که آن مقداری که وقت به ما اجازه بدهد (عرض می کنیم)، چون می خواهیم یک داستانی هم از امام هادی (علیه السلام) نقل کنیم، خدمت عزیزان عرض می کنم.

«فَقَالَ: هَاتِ يَا أَبَا الْقَاسِمِ»، امام هادی (علیه السلام) فرمود که بگو.

«فَقُلْتُ: إِنِّي أَقُولُ»، من به این مطالب قائلم، به این مطالب اعتقاد دارم:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، وَاحِدٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، خَارِجٌ عَنِ الْحَدِّينِ، حَدِّ الْإِبْطَالِ وَحَدِّ التَّشْبِيهِ».

گفت که آقا من معتقدم خدای متعال یکتا است، یگانه است، مثل ندارد، نظیر ندارد، شبیه ندارد. یکی از بیچارگی هایی که ما اخیراً می بینیم در این شبکه های مجازی و در این سایت های مجازی دیده می شود، اشعار غلو آمیزی است که حالا بین عده ای (رد و بدل می شود). چیزی که اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) از آن بری هستند. در همین کتاب توحید که من دارم از آن برایتان نقل می کنم که این کتاب توحید به تعبیر استاد ما از نهج البلاغه از نظر سند قوی تر است. یعنی ما مثل این کتاب شاید در کتب شیعه نداشته باشیم، حتی از کافی مستندتر است. کتاب مال شیخ صدوق است به نام توحید، توحید صدوق. این کتاب بی نظیر است. استاد ما که استاد اساتید عصر ما است، یعنی حضرت آیت الله جوادی آملی، این کتاب را شروع به تدریس کردند و درس را تعطیل کردند و گفتند که من از عهده بر نمی آیم. ایشان گفتند که مطلب علمی ای نیست که من از عهده آن بر نیایم، شفا، اسفار، برهان شفا، گفتند که اما حرف اهل بیت (علیهم السلام) آن قدر سنگین است که نمی شود شرح کرد. کتاب، بسیار کتاب ارزشمندی است. روایت هم به قول ما طلبه ها از باب تقریر است، یعنی کسی خدمت امام معصوم (علیه السلام) بیاید، مطلبی را بگوید، حضرت بگوید درست است.

این مثل این است که خود امام معصوم (علیه السلام) فرمودند. خوب، گفت که آقا، من به وحدت پروردگار قائلم، من قائل به توحید هستم. خدا را من خارج از دو حد می دانم، «حَدِّ الْإِبْطَالِ وَحَدِّ التَّشْبِيهِ» یعنی چه؟ یعنی نه می توانم او را به موجودی از موجودات تشبیه کنم، نه می توانم بگویم عقل من تعطیل است، هیچی نمی فهمم. هر دو گروه در مسلمانان هستند، باورتان نمی شود، نود درصد مسلمانان در اهل سنت، امروزه از نظر اعتقادی اشعری هستند و این اشاعره یکی از اعتقاداتشان این است که خدا جسم است. خودم دیدم، در یکی از نوشته ها بن باز، این بن باز فعلی نه، بن باز قبلی لعنت الله علیهما، در یک جلسه خصوصی گفته بود ما قائل هستیم به این که خدا جسم است، اعتقاد ما این است که خدا جسم دارد ولی این را مطرح نمی کنیم، چون جهان اسلام امروزه تحمل ندارد. حالا آن ها می گویند که شما اهل تقیه هستید، نه آن ها خودشان هم اهل تقیه هستند، بعضی چیزها را نمی گویند، گفته بود که نگویید.

دیدید دیگر، در این تحلیل هایی که برای کشتاری که در منا انجام شد، خدا مسببش را لعنت کند، مسئول بهداشتشان در آمده گفته که چیزی نبود، قضاء و قدر بود. این یک انحراف فکری است. وقتی کسی اشعری بود، یعنی جبری است، وقتی جبری بود، معنایش این است که هر چه در عالم انجام می شود کار خدا است، به ما چه ربطی دارد. ما مثل عروسک های خیمه شب بازی هستیم، ما هیچ اراده ای نداریم، اراده، اراده او است. ۴۷۷۶ نفر کشته شدند، خدا کشته، من پادشاه شدم، خدا من را پادشاه کرده، اصلاً اراده بشری نقشی ندارد. آن انحراف عقیدتی است که این جا خودش را نشان می دهد. حضرت عبدالعظیم (علیه السلام) می گوید، گفتم که من قائل به تشبیه نیستم، خدا را به هیچ موجودی شبیه نمی سازم. قائل به ابطال هم نیستم که بگویم ما از خداشناسی، صفات الهی چیزی نمی فهمیم، ذهن تعطیل، نه، نه از معطله هستم و نه از مبطله و نه از مشبهه هستم. ولی معتقدم که

«وَإِنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَلَا صُورَةٍ، وَلَا عَرَضٍ وَلَا جَوْهَرٍ»، خدا جسم نیست، صورت ندارد، عرض نیست، جوهر نیست، پس چه؟

«بَلْ هُوَ مُجَسَّمٌ الْأَجْسَامِ»، جسم را او آفریده است، «وَمُصَوَّرٌ الصُّوَرِ»، صورت‌ها را او آفریده، «خَالِقُ الْأَعْرَاضِ وَالْجَوَاهِرِ، وَرَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَمَالِكُهُ وَجَاعِلُهُ وَمُحْدِثُهُ»، همه چیز را خدا آفریده و مالک او است.

خدا مرحوم علامه طباطبایی را رحمت کند که بحث زیبایی در میزان دارد که خدا مالک است، ما هم مالکیم. ما دو نوع ملکیت داریم: یک موقع من می‌گویم که من مالک این تلفن همراه هستم، خب، امشب اگر همین را معامله کردم، مال حاج عباس آقا شد، دیگر مال من نیست، یعنی ملکیت از بین رفت؛ این را ملکیت اعتباری می‌گویند. من مالک قوای خودم هستم، حافظه خودم، ذاکره خودم، استعدادات خودم؛ این که دیگر قابل معامله نیست، این جزئی از هستی من است.

سوال مرحوم علامه طباطبایی این است، خدا مالک همه موجودات است، ملکیتش که اعتباری نیست؛ مثل این نیست که این موبایل مال من است، این کتاب مال من است. اگر ملکیت او اعتباری نیست و حقیقی است؛ باید یک ربط حقیقی با همه موجودات داشته باشد. این است که امام صادق (علیه السلام) فرمود: «وَإِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ انْتِصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ انْتِصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا»، چه جور نور خورشید به خورشید متصل است، روح انسان مومن به همین کیفیت به خدای متعال ارتباط دارد. خودش در قرآن فرمود: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»، موجودات با خدا ارتباط وجودی دارند، «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ»، بریده نیستند. خب این بخش توحید، سر بسته (عرض شد). سراغ بخش نبوت آمد، خیلی مختصر، «وَأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ، فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) عبد پروردگار است، بنده او است و رسول و فرستاده او است و بعد از او هم رسولی نیست، پیغمبری نیست، کسی دیگر بعد از او نباید ادعای رسالت کند.

همین اخیر در مشهد یک سید خل مشنگی را ما مطلع شدیم که به مریدانش گفته بود که من در مقام بندگی از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بالاتر هستم. به صراحت گفته بود که من معصوم پانزدهم است، من شوهر حضرت معصومه (سلام الله علیها) هستم.

یا یک بدبختی ما توانستیم این مریدان را، آن هم نه همه‌شان را، چهار، پنج نفرشان را از دهان این سید بگیریم و بکشیم. حالا الحمدلله خلع لباس شد به هر حال.

حضار: مریدانش از او بدتر بودند...

نه، چون با اجنه و ارواح خبیثه در ارتباط بود، برای این‌ها از امور غیبیه می‌گفت، در امور غیبیه هم چون دست‌ها خالی است، طرف بلافاصله ارادت پیدا می‌کند، ارادت هم یعنی خیریت، آدم باید ببیند افسارش را به دست که می‌دهد، مهم این است، اگر یک عارف کاملی است، یک چیزی، یک فرد خل مشنگی مثل این باشد (به درد نمی‌خورد).

می‌خواهم بگویم الان هم این مقوله‌ها هست، ما اگر یک کتاب راجع به متنبی‌ها بنویسیم، متنبی‌ها یعنی کسانی که پیغمبر نبودند، بعد از پیغمبر ما (صلی الله علیه و آله) ادعای نبوت کردند، خودش یک کتاب است. خود متنبی که از قدرترین شاعران عرب است، از این جهت به او متنبی می‌گویند. یک برهه‌ای ادعای نبوت کرده و انصافاً هم از شعرای درجه یک است. داستان‌هایی هم دارد، شاید خدمتتان گفتم. زمان مأمون یک نفر ادعای نبوت کرد، او را پیش مأمون آوردند، سر مأمون شلوغ بود، کشور به هم ریخته بود. پیش مأمون او را آوردند، به مأمون دم در گفتند که این آقا ادعای پیغمبری کرده است.

(مأمون) گفت: «فعلاً او را ببرید، سرمان شلوغ است».

گفتند که آقا او را کجا ببریم؟

گفت: «ببرید یک جا جایش بدهید».

این‌ها هم او را آوردند، جا نبود، در آشپزخانه او را گذاشتند. یک هفته بعد مأمون یادش افتاد یک همچنین کسی بوده، گفت: «او را بیاورید».

او را آوردند، گفت: «تو پیغمبری؟».

گفت: «بله».

گفت: «به تو جبرئیل نازل می‌شود؟».

گفت: «بله».

گفت: «اخیراً هم نازل شده است؟».

گفت: «بله».

(مأمون) گفت: «چه به تو گفته است؟».

گفت: «به من گفته است که جای تو در آشپزخانه دربار خوب است، تکان نخور، همین جا بمان که همه نوع غذا هست».

باز در مورد همین مأمون داریم که یک نفر ادعای پیغمبری کرد، او را آوردند.

پرسیدند، پیغمبری؟

گفت: «بله».

(مأمون) گفت: «جبرئیل به تو وحی می کند».

گفت: «بله».

گفت: «اگر راست می گویی الان در ذهن من چه می گذرد؟».

گفت: «در ذهن تو این می گذرد که من دروغگو هستم».

(مأمون) گفت: «نه، این یکی را راست گفت».

با این انسان‌ها عالمی داشتیم. حالا این‌ها را الان ما بر آن می‌خندیم ولی نظایرش فراوان است. ما الان در عراق، من خودم نجف بودم، یک موکب آمد، یک هیئتی آمد. یک پرچم دستشان بود که ما مقلدین و مریدین سید خراسانی

هستیم. یکی از آن‌ها را خواستم، گفتم که سید خراسانی قیام کرده است؟

گفت: «بله، سید خراسانی الان در عراق می‌گردد».

یکی از دوستان که حالا اطلاعاتی داشتند، سوال کردم که این سید خراسانی که است، چه است؟

گفتند که کدام؟

گفتم که مگر یکی بیشتر است؟

گفتند: «سیزده تا سید خراسانی داریم».

نبوت تمام (شد)، سراغ امامت آمد، «وَأَقُولُ: إِنَّ الْإِمَامَةَ وَالْخَلِيفَةَ وَوَلِيَّ الْأَمْرِ بَعْدَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ

عَلَيْهِ السَّلَامُ»، امام، خلیفه، ولی امر، بعد از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله)، امیرالمومنین، علی بن ابیطالب (علیه السلام) است.

«ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ». همه را شمرده، رسیده «ثُمَّ أَنْتَ يَا مَوْلَايَ». امام هادی (علیه السلام) امام

دهم است. به این جا که رسید، گفت «ثُمَّ أَنْتَ يَا مَوْلَايَ»، بعد شما (امام هستی).

«فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ»، خود امام این جا زبان به سخن گشود. فرمودند: «وَمِنْ بَعْدِي الْحَسَنُ ابْنِي»، بعد از من حسن، پسر من (امام است).

با اینکه می‌دانید در میان شیعه عده‌ای معتقد بودند سید محمد (علیه السلام) امام می‌شود. سید محمدی که در بلد دفن است، بسیار هم عالی مقام است. جوهره امامت را دارد گرچه امام نیست، مثل حضرت علی اکبر (علیه السلام) است. بزرگان می‌گویند که حضرت علی اکبر (علیه السلام) جوهره امامت را داشت گرچه امام نشد. مثل اسماعیل است، اسماعیل پسر امام صادق (علیه السلام) جوهره امامت را داشت گرچه امام نبود. لذا در بلد ما برای زیارت رفته بودیم، دیدم یک شعری در آن بالا نوشته شده است:

إِنَّ الْإِمَامَةَ إِنْ عَدَّتْكَ فَلَمْ تَكُنْ
تَعُدُّوْا كَلَّا رَفَعَهُ وَ مَقَاماً

اگر امامت از تو رد شد، نه به خاطر اینکه امامت مقام بلندی بود، تو پایین بودی، نه. در فضل تو همین کافی است که اگر بداء نبود، تو جانشین پدرت بودی.

چون جریان امامت امام عسکری (علیه السلام) داستانی دارد. فرمود که بعد از من حسن پسر من امام است.

«فَكَيْفَ لِلنَّاسِ بِالْخُلَفَاءِ مِنْ بَعْدِهِ؟»، مردم با جانشین حسن (علیه السلام) چه می‌کنند؟

«فَقُلْتُ: وَكَيْفَ ذَاكَ يَا مَوْلَايَ؟»، پرسیدم که مگر چطور می‌شود؟، مگر امام دوازدهم چگونه می‌شود؟

«قَالَ: لِأَنَّهُ لَا يَرِي شَخْصَهُ وَلَا يَحِلُّ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ»، چون آن دوازدهمی که بعد از حسن (علیه السلام) می‌آید، خودش را کسی نمی‌بیند، نام او را هم با اسم جایز نیست برده شود. حالا اختلافی است، چون یقیناً در یک برهه‌ای بردن

نام امام حرام بوده است، در غیبت صغری، آیا این حرمت باقی مانده یا موضوع چون عوض شده، حرمت هم از بین رفته، اختلاف است بین فقها که هنوز ما نمی‌توانیم نام امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را ببریم یا اینکه می‌توانیم نام حضرت را ببریم. حالا حداقل در این روایت آمده که امام هادی (علیه السلام) فرمود که نباید نام او را برد، اسم او را نباید برد، «حَقِّي يَخْرُجُ»، تا زمانی که خروج می‌کند.

«فِيمَلَأَ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا وَظُلْمًا»، زمین را پر از عدل و داد می‌کند، وقتی که پر از ظلم و جور شده است.

می‌خواهم نکات روایت را داشته باشم.

«فَقُلْتُ: أَقْرَبُ».

این را یک شیعه خالص می‌گویند، بلافاصله می‌گوید که به امام اعلام کردم که من قبول دارم، اقرار دارم. هنوز امام عسکری (علیه السلام) نیامده که عبدالعظیم حسنی (علیه السلام) بخواهد با او بیعت کند. امام زمانی به ظاهر متولد نشده، می‌گوید که آقا قبول کردم، چشم آقا. شما می‌گویید امام بعد از شما امام عسکری (علیه السلام) است، پذیرفتم. بعد از او امامی است، نامش را نمی‌شود برد، پذیرفتم.

«وَأَقُولُ»، ادامه داد، این بحث دوست و دشمن شناسی یا همان تولی و تبری است که از بس بحث تولی و تبری مهم بوده است، حضرت عبدالعظیم حسنی (علیه السلام) در بحث احکام نیآورده است، در بحث احکام شناسی نیآورده است، در بحث امام شناسی و پایان امام شناسی ذکر کرده است.

می‌گوید که به حضرت عرض کردم، «إِنَّ وَلِيَهُمْ وَوَلِيَّ اللَّهِ، وَعَدُوَّهُمْ عَدُوُّ اللَّهِ، وَطَاعَتُهُمْ طَاعَةُ اللَّهِ، وَمَعْصِيَتُهُمْ مَعْصِيَةُ اللَّهِ».

من معتقدم دوست این‌ها دوست خدا است، دشمن این‌ها دشمن خدا است، طاعت این‌ها طاعت خدا است، معصیت این‌ها معصیت خدا است. این دوازده امام را اطاعت کردی، خدا را اطاعت کردی، معصیتشان کردید، خدا را معصیت کردید، کسی با این‌ها دوست است (با خدا دوست است)، کسی با این‌ها دشمن است (با خدا دشمن است).

در یک روایتی دیدم، حضرت فرمودند که می‌خواهی عاقبت بخیر شوی، سه تا کار کن، کار سومش این بود؛ فرمود که هر کس به گونه‌ای خودش را به ما نسبت می‌دهد، برو با او دوست باش، به او محبت داشته باش، به او علاقه داشته باش.

من در راهپیمایی اربعین نبودم، دوستانی که بودند، می‌گفتند که یهودی آمده بود، مسیحی آمده بود، سنی آمده بود، شیعه که هیچ دیگر، فراوان بود. همه این‌ها را دوست داشته باش، به این‌ها اهمیت بده.

فرمود که «يَنْتَجِلُ مَوَدَّتَنَا»، اصلاً مودت ما را به خودش بسته است، حالا ممکن است آن طور هم که باید دلداده نیست، فرمود که این را علاقه داشته باش، اگر می‌خواهی عاقبت بخیر شوی.

«إِنْ أَرَدْتَ أَنْ يَخْتَرِبَ بِخَيْرٍ عَمَلُكَ حَتَّى تُقْبِضَ وَأَنْتَ فِي أَفْضَلِ الْأَعْمَالِ».

می‌خواهی در حالی قبض روح شوی که عاقبت بخیر، در بهترین حال به سر می‌بری، اینگونه باشد که این کار را بکنی.

خب، توحید تمام شد، نبوت و امام شناسی تمام شد، سراغ معاد شناسی آمد.

«وَأَقُولُ»، عبدالعظیم حسنی (علیه السلام) دین خودش را عرضه می‌کند.

«إِنَّ الْمِعْرَاجَ حَقٌّ»، معراج پیغمبر (صلی الله علیه و آله) حق است، حالا اقلش در روایات هفتاد بار گفته شده است که هفتاد بار هم عدد کثرت است. معراجی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از مسجدالاقصی رفتند، انبیاء پشت سر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نماز خواندند، یک بار بوده است اما معراج‌های پیغمبر (صلی الله علیه و آله) تا هفتاد بار اقلش است که هفتاد هم گفتند عدد دال بر کثرت است. مثل این که بچه اذیت می‌کند، مادرش به او می‌گوید که صد بار به تو گفتم این کار را نکن. این صد بار به معنی این نیست که ۱۰۱ بار نگفتم، یعنی خیلی به تو گفتم. هفتاد هم در روایت معراج دال بر کثرت است. اهل بیت (علیهم السلام) فرمودند که ما هم معراج می‌رویم، بلکه فرمودند: «شیعیان ما هم بعضی‌هایشان معراج دارند».

خدا مرحوم میرداماد (اعلی الله مقامه)، استاد صدرالمتألهین را رحمت کند. می‌گوید که بعد از نماز صبح نشسته بود، ذکر در آن ایام این بود که یا غَنِي و یا مُغْنِي، از اسامی الهی، یا غَنِي و یا مُغْنِي، الان شک کردم. گفتند که مشغول این ذکر بودم، دیدم روح از بدنم جدا شد، من را بالا بردند. می‌گوید که رفتم، رفتم، بهشت را دیدم، دوزخ

را دیدم، عوالم دیدم، داستانش را نقل می‌کند.

نظیر این حال را مرحوم سید بن طاووس می‌گوید، می‌گوید که نشسته بودم؛ ظاهراً در کاظمین بوده، روبروی گنبد، متوجه بودم، دیدم روح از بدنم جدا شد، رفت. بعد تعبیر سید بن طاووس این است، می‌گوید که من را جاهایی بردند و چیزهایی آموختند از آن علوم شهودی که لا یوصف است، اصلاً نمی‌شود گفت، گفتنی نیست. این نوعی معراج است دیگر، برای اولیاء الهی.

فرمود: «إِنَّ الْمِعْرَاجَ حَقٌّ، وَالْمُسَاءَلَةَ فِي الْقَبْرِ حَقٌّ»، در قبر از انسان سوال می‌کنند.

«وَأَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ، وَالنَّارَ حَقٌّ»، در روایات داریم، اگر شیعه‌ای معتقد نباشد بهشت و دوزخ الآن آفریده شده، از شیعیان ما نیست. بهشت الآن هست، جهنم الآن هست، این نص قرآن است. قرآن می‌گوید که الآن آتش بر اهل آتش احاطه دارد؛ اسم فاعل ظهور در تلبس به مبداء در حال دارد. فرمود که «وَالصِّرَاطَ حَقٌّ»، صراط حق است، «وَالْمِيزَانَ حَقٌّ»، ترازو و کشتش اعمال حق است.

«وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا»، روز قیامت می‌آید، شکی در آن نیست.

«وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ»، خدای متعال انسان‌ها را از قبر بیرون می‌کشد، این بحث معادشناسی است.

خب ببینید، عبدالعظیم حسنی (علیه السلام) که می‌گوید این‌ها حق است، این‌ها را اعتقاد دارد، در عمل هم به آن اعتقاد دارد. می‌گفت که در هند یک میلیارد و اندی ما نفوس داریم، مجموع پرونده‌های قضایی آن‌ها دو میلیون است. در ایران ۷۵ میلیون، ۸۰ میلیون نفوس داریم، پانزده میلیون پرونده داریم، باعث شرم است. خب، ما می‌دانیم در پرونده‌های قضایی معمولاً یکی حق است، یکی باطل است. اگر من می‌دانم که «أَنَّ الْمُسَاءَلَةَ فِي الْقَبْرِ حَقٌّ»، باید در قبر جواب بدهم، باید آن دنیا جواب بدهم، میزان حق است، صراط حق است، قیامت حق است، خب چرا به قاضی بکشد؟

خودم باید حق طرف را بدهم. این همه تعلق در دادن حقوق مردم، این همه مردم‌آزاری، این همه اذیت، چرا اینطور است؟

گفت که یک میلیارد و اندی جمعیت دارد، دو میلیون پرونده دارد. ما در کشورمان، کشور شیعه امیرالمومنین (علیه السلام)، پانزده میلیون پرونده داریم، خوب نیست.

اگر اعتقاد به معاد باشد، یکی از علما راجع به یک شخصی گفته بود، کَأَنَّ طُورِي زَنْدَاقِي مِي كَنْد كَأَنَّ يَقِينِ دَارِدِ قِيَامَتِي نَيْسْتِ، این طوری حق مردم را می‌خورد. آن وقت به خصوص در جاهایی که بزنگاه بی‌دینی است، مثل اختلاف خانوادگی. حالا این دختر و پسر با هم خوب بودند، به هر دلیلی به هم زدند. این دو خانواده کَأَنَّ مَوْشِ وَ گَرَبِه، کَأَنَّ سَگِ وَ گَرَبِه. بنشینید با هم حل کنید، یک اتهاماتی می‌زنند، یک بی‌دینی‌هایی می‌کنند، انسان نمی‌داند چه می‌شود. تا دو ماه قبل برای هم می‌مردند، این جاها است که نشان می‌دهد فرق ما با حضرت عبدالعظیم (علیه السلام) چه است. این است که آن انسان چون به این حرف‌ها معتقد است و عمل می‌کند، فرمود که زیارت قبرش بروی، «مَنْ زَارَ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرِي كَمَنْ زَارَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِكَرْبَلَا».

بالاتر بروم، فرمود که «وَمَنْ زَارَ الْحَسَنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِكَرْبَلَا، كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ».

نتیجه، یعنی «مَنْ زَارَ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرِي، كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ».

این است که استاد ما مرحوم علامه طهرانی (اعلی الله مقامه) می‌فرمودند: «یاد ندارم در کنار مرقد عبدالعظیم حسنی (علیه السلام) دعایی کرده باشم که مستجاب نشده باشد». چون اعتقاد دارد.

خب، سراغ احکام آمد، فرمود که «إِنَّ الْفَرَائِضَ الْوَاجِبَةَ بَعْدَ الْوَلَايَةِ»، ماشاء الله، واجبات بعد از ولایت، یعنی اگر ولایت اهل بیت (علیهم السلام) بود، این‌ها هم واجب است، اگر ولایت اهل بیت (علیهم السلام) نبود، شاعر چه گفت؟

به منکر علی (علیه السلام) بگو نماز خود قضا کند.

فرمود که بعد از ولایت، «الصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ»، که در این زکات، خمس هم نهفته است، «وَالصَّوْمُ وَالْحَجُّ وَالْجِهَادُ وَالْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ»، که من به نظرم می‌رسد کمبود این فرائض در لسان حضرت عبدالعظیم

حسنى (علیه السلام) برای ماها این دوتای آخر است. یعنی نماز الحمد لله می خوانیم، روزه می گیریم، خمس را معمولاً متدینین می دهند، گرچه در خمس بعضی از خانواده ها می لنگند. زکات در کشور نبود، الحمد لله همت کردند، تقریباً کم و بیش درست شده است. برای جهاد در جنگ هشت ساله نشان دادیم که اهل جهاد هستیم الحمد لله اما در امر به معروف و نهی از منکر می لنگیم. این همه دولت ها آمدند طرح عفاف و حجاب (دادند)، هیچ کاری هم نشد. می گوید که اگر ما اهل امر به معروف و نهی از منکر بودیم، طرح عفاف و حجاب نمی خواست. من کاسب بر خورد می کردم، به این معنا که به خانم بدحجاب تذکر می دادم. من راننده تاکسی، من پزشک در مطب، من روحانی در مجلس، هر کسی به اندازه خود (تذکر می داد). این زن بی حجاب یا بدحجاب که به خیابان و بازار می آید، عشوه درمی آورد و خودنمایی می کند چون خریدار دارد. اگر ببیند اخم است و ناراحتی است و دیگران را دارد اذیت می کند، نمی کند...

حالا این یک بحث قضیه است، رشوه اش همین است، رانتش همین است، مسائل مالی و اختلاف هایش همین است، در امر به معروف و نهی از منکر می لغزیم متأسفانه. بعد عواملی هم دارد.

فرمود: «إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ لَمْ يُقْرَبَا أَجْلاً، وَلَمْ يُبَاعِدَا رِزْقاً»، فرمود که نه مرگ کسی را جلو می اندازد، نه روزی کسی را می برد. می گوید که حاج آقا اینطوری برخورد کنم، به خصوص خانم ها نمی آیند از من خرید کنند، این یعنی چه؟

می گوید که رزاق این خانم است که دارد می آید، او نیست که در آن بالا نشسته است.

«فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ»، امام هادی (علیه السلام) فرمود که «يَا أَبَا الْقَاسِمِ»، جناب عبدالعظیم، «هَذَا وَاللَّهِ»، قسم خوردند، به خدا قسم این که تو گفتی، «دَيْنُ اللَّهِ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِعِبَادِهِ»، دین خدا است. «فَأَثْبَتَ عَلَيْهِ»، خوب بچسب، محکم بگیر، این دین را داشته باش.

«ثَبَّتَكَ اللَّهُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ».

نثار روح امام هادی (علیه السلام) و حضرت عبدالعظیم (علیه السلام) صلواتی ختم کنید.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ».

شب امام هادی (علیه السلام) است، دین پسندیده را از دیدگاه امام هادی (علیه السلام) تقریباً به قول ما طلبه ها فهمیدیم. من یک نمونه امام شناسی عرض کنم، فرصت را غنیمت بشمارم.

یحیی بن هرثمه از نوکرهای متوکل است، می گوید که «دَعَانِي الْمُتَوَكِّلُ»، متوکل عباسی من را خواست. متوکل عباسی (لعنت الله علیه) از خبیث ترین حکمای بنی عباس است، خیلی خبیث است، چندین بار حرم مطهر امام حسین (علیه السلام) را با خاک یکسان کرد. دلچکی را آورده، ادا و اطوار درمی آورده، تئاتر امیرالمومنین (علیه السلام) را بازی می کرد. یعنی یک متکا در لباسش می گذاشته، سرش هم می تراشیده، به هوای اینکه امیرالمومنین (علیه السلام) اصلع بودند، یک مقداری شکم داشتند. سر همین هم جانش را از دست داده، یعنی در همین دلچک بازی ها پسرش غیرت کرده، به پدر گفته این ها فامیل تو هستند، علی بن ابیطالب (علیه السلام) را می خواهی توهین کنی، تو توهین کن نه این مردک. آن هم یک شعر ناموسی خوانده و یک فحش داده، ظاهراً مست بوده است. همان شب پسر متوکل پیش یکی از علما رفته است، گفته من می خواهم پدرم را بکشم، این به علی بن ابیطالب (علیه السلام) توهین می کند. او هم به آن گفته واجب است بکشی ولی عمرت کم می شود، همین هم شد. متوکل را کشت، شش ماه بیشتر حکومت نکرد و فوت کرد. خیلی آدم خبیثی است. متوکل یحیی بن هرثمه را خواسته، «قَالَ: اخْتَرْنَا لِمَائَةِ رَجُلٍ مِمَّنْ تُرِيدُ»، سیصد تا مرد خبره و قوی انتخاب کن، «وَاخْرَجُوا إِلَى الْكُوفَةِ»، به کوفه

بروید. «فَخَلَعُوا أَثْقَالَهُمْ فِيهَا»، بارتان را در کوفه بگذارید، روایت نکته دارد. کوفه همیشه برای خلفا دغدغه آور بوده است، مرکز شیعی بوده است. به این ها گفته که کوفه بروید، یک مانور قدرت بیابید، بخشی از سلاح هایتان، اسب هایتان، بارتان را آن جا بگذارید، یعنی ما برمی گردیم که کسی یک موقع بر این کاری که می خواهید بکنید موی دماغ شما نشود. کوفه را که ترساندید، «فَأَخْرَجُوا إِلَى الْمَدِينَةِ، وَاخْرَجُوا عَلَى طَرِيقِ الْبَادِيَةِ إِلَى الْمَدِينَةِ»، از راه باده، از راه بیابان، مدینه بروید.

«فَأَحْضَرُوا عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ الرَّضَاعِ إِلَى عِنْدِي مُكْرَمًا مُعْظَمًا مُبَجَّلًا»، گفت که بروید امام هادی (علیه السلام) را

پیش من در بغداد بیاورید ولی با احترام، با تعظیم. سیصد نفر با دستیار راست خلیفه بروند امام هادی (علیه السلام) را بردارند، از طریق بیابان بیابند. جناب یحیی بن هرثمه راوی روایت است. می گوید که ما رفتیم، در اصحاب من که با من می آمدند، یک نفر بود که از خوارج بود و این سردار نظامی بود.

«وَكَانَ فِي أَصْحَابِي قَائِدٌ مِنَ الشُّرَاقِ»، یک سردار نظامی ولی از خوارج، عقیده، عقیده خوارج (لعنت الله علیهم).
 «وَكَانَ لِي كَاتِبٌ يَتَشَبَّهُ»، یک دستیار کاتب و نویسنده ای من داشتم، میرزابنویسی داشتیم، این شیعه بود، میل به تشیع داشت. سردار جنگی، خوارجی (بود)، نویسنده و دستیار من شیعی (بود).

«وَأَنَا عَلَى مَذْهَبِ الْحَشَوِيَّةِ»، من هم جبری مسلک بودم چون می دانید متوکل، معتزله را ریشه کن کرد. عملاً اشاعره و جبریه را متوکل بالا برد و ضرر هم برای ما داشت. معتزله به ما نزدیک ترند، عدلیه از اهل سنت به ما نزدیک ترند. متوکل، معتزله را نابود کرد و اشاعره را بالا آورد.

خب، می گوید که بین راه که می آمدیم، این جناب خارجی، این سردار، با این میرزابنویس ما حرفشان شد، شروع به مناظره کردن با هم کردند. همینطور که می آمدیم من هم گوش می کردم که خستگی راه به تنم نماند. عرب یک مثلی دارد، دو نفر که با هم راه می افتند، می گوید که «تَحْمِلُنِي أَوْ أَحْمِلُكَ»، تو من را کول می کنی یا من تو را کول کنم؟

معنی اش این است که تو سر صحبت را باز می کنی یا من که سفر به انسان سنگین تمام نشود.
 می گوید که این سردار خارجی با این میرزابنویس شروع به حرف زدن کردند، ما هم گوش می کردیم.

«فَأَمَّا صِرْنَا إِلَى وَسْطِ الطَّرِيقِ»، وسط بیابان، بر بیابان که رسیدیم، «قَالَ الشَّارِي لِلْكَاتِبِ»، این فرد خارجی به این میرزابنویس ما که شیعه بود، گفت که امیرالمومنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) به قول شما، او امیرالمومنین نگفت.

«أَلَيْسَ مِنْ قَوْلِ صَاحِبِكُمْ عَلِيٌّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»، امام شما علی بن ابیطالب (علیه السلام) این روایت را نگفته است؟
 چون می دانید، خوارج چون اول خودشان از اصحاب امیرالمومنین (علیه السلام) بودند، به کلمات امیرالمومنین (علیه السلام) آشنا بودند و نسل به نسل (به آنها) می رسید.

گفت که علی بن ابیطالب (علیه السلام) نگفته که «لَيْسَ مِنَ الْأَرْضِ بَقْعَةٌ إِلَّا وَهِيَ قَبْرٌ أَوْ سَتْرٌ كُونُ قَبْرٍ»، هیچ جایی از کره خاکی نیست، هیچ بخشی از کره خاکی نیست الا اینکه یا الان قبری آن جا است یا بعداً کسی آن جا دفن می شود. این آقای میرزابنویس شیعه گفت: «درست است، این روایت از امیرالمومنین (علیه السلام) است».

این آقای خارجی رو به یحیی بن هرثمه، دستیار متوکل کرد، گفت که بین امامشان چه گفته است. وسط این بر بیابان که حشره زنده نمی ماند، مورچه این جا از تشنگی هلاک می شود، این جا قبر کسی هست؟
 این جا کسی دفن می شود؟

هیچ، می گوید که به مدینه رسیدیم و خدمت امام هادی (علیه السلام) رفتیم و پیام متوکل که در نامه ای بود من خدمت حضرت دادم، حضرت فرمودند: «لَيْسَ مِنْ جِهَتِي خِلَافٌ»، من هیچ مخالفتی ندارم، بنده آماده هستم، هر موقع شما آماده بودید، بنده هم آماده هستم، می رویم.

می گوید فردایش که خدمت حضرت رفتیم، بینم که آماده هستند یا نه، دیدم امام هادی (علیه السلام) هر چه خیاط در مدینه بوده جمع کرده، یک سری پشم و لباس های کت و کلفت آورده، به این خیاطها می گوید که بردار شما برای ما ژاکت بدوز، کلاههایی از پشم بدوز.

می گود که من تعجب کردم، مسیر ما از مدینه تا بغداد ده روز بیشتر نیست، هوا هم تموز است یعنی تابستان است، اوج گرما است.

پیش خودم گفتم این آقا سفر نرفته است، خیال می کند در هر سفری باید همه چیز را با خودش ببرد. خیال می کند چمدان را باید همیشه پر کرد، نمی داند که الآن وقت آستین کوتاه است، الآن وقت لباده نیست. می گوید که چیزی نگفتم، حضرت یک نگاهی به من کردند و فرمودند: «هر کاری در مدینه دارید انجام بدهید، فردا همین موقع حرکت است».

یحیی بن هرثمه می گوید که ما از خانه حضرت بیرون آمدیم، پیش خودم گفتم، بین شیعیان چه کسی را امام قرار می دهند، اصلاً آداب سفر هم بلد نیست.

خب، فردا شد و حرکت کردیم، دیدم نه، حضرت تمام این لباده‌ها را دارد با خودش می‌آورد، آن‌ها را می‌کشد، سنگین روی شترها سوار کرده است.

«فَخَرَجْتُ وَأَنَا أَسْتَصْغِرُ فَهَمَّهُ»، گفتم این آقا چه قدر در اشتباه است، این چه کاری است، این لباس‌های سنگین، کت و کلفت.

خب، می‌گوید که آمدیم، آمدیم، در مسیر، همان مسیری که به مدینه رفته بودیم، رسیدیم به همان جایی که بر بیابان بود، داشتیم می‌رفتیم، تعبیر روایت شیرین است.

«ارْتَفَعَتْ سَحَابَةٌ وَسَوَدَتْ وَأَزْعَدَتْ وَأَبْرَقَتْ»، یک ابر سیاهی از جلو آمد، بالای سر ما که رسید، رعد و برق، «حَتَّى إِذَا صَارَتْ عَلَى رُءُوسِنَا أَرْسَلَتْ عَلَيْنَا بَرْدًا مِثْلَ الصُّخُورِ»، یک تگرگ‌های درشتی آمد.

حضرت هم به غلامانشان فرمودند که سریع خودتان را بپوشانید، این‌ها هم این لباده‌ها را روی دوششان انداختند و کلاه‌ها به سرشان و خودشان را کنار این شترها و اسب‌ها جمع کردند. تعبیر جناب یحیی بن هرثمه این است که حضرت لطف کردند، به یکی از غلامان فرمودند که یک دانه هم بده به یحیی تا بپوشد.

می‌گوید که این قدر این تگرگ و این سرما شدید بود که «حَتَّى قَتَلَ مِنْ أَصْحَابِي ثَمَانِينَ رَجُلًا»، از سیصد نفر، هشتاد نفر کشته شدند، مردند، «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». یعنی انسان نمی‌داند که مرگ کجا می‌آید. خیلی از عزیزانی که فردا دارند ۱۳۰ نفر آن‌ها برمی‌گردند، این‌ها سالن گرفته بودند، بنر زده بودند، جنازه‌هایشان دارد برمی‌گردد. هیچی معلوم نیست.

آخر روایت است، حضرت فرمودند: «فَقَالَ لِي يَا يَحْيَى أَنْزِلْ أُنْتُ وَمَنْ بَقِيَ مِنْ أَصْحَابِكَ لِيُدْفَنَ مِنْ قَدَمَاتِ مِنْ أَصْحَابِكَ»، آن‌هایی که زنده ماندند بگو بیایند این هشتاد نفر را جمع کنند، بعد حضرت یک جمله گفتند، در حال زدن. فرمودند:

«فَهَكَذَا يَمَلَأُ اللَّهُ هَذِهِ الْبَرِّيَّةَ قُبُورًا»، این طوری خدا جاهایی که باید قبر درست کند، قبر درست می‌کند. موقع رفتن شما به آن شیعه بیچاره خندیدید، گفتید که در این بر بیابان چه زندگی می‌کند که دفن شود. حالا نگاه کن، هشتاد تا الان دفن شد. این طوری خدا قبر درست می‌کند.

استاد در پاسخ به سوال یکی از حضار راجع به کشته شدن خارجی می‌فرماید: «اصلاً روایت در این زمینه ندارد». «فَرَمَيْتُ بِنَفْسِي عَنْ دَابَّتِي وَعَدَوْتُ إِلَيْهِ فَقَبِلْتُ رِكَابَهُ وَرَجَلَهُ»، می‌گوید که من خودم را از بالای دابه انداختم، دویدم، دستش را نبوسیدم، پایش را بوسیدم.

«وَقُلْتُ أَنَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّكُمْ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَقَدْ كُنْتُ كَافِرًا وَإِنِّي الْآنَ قَدْ أَسْلَمْتُ عَلَى يَدَيْكَ يَا مَوْلَايَ قَالَ يَحْيَى وَتَشَيَّعْتُ».

می‌گوید که من تا الان کافر بودم، شما را نمی‌شناختم. مگر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود که «مَنْ مَاتَ وَهُوَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»، حالا شناختم، حالا فهمیدم، «وَتَشَيَّعْتُ وَزَمَمْتُ خِدْمَتَهُ».

ما یک حرفی که به اهل سنت می‌زنیم، می‌گوییم شما می‌گویید که مثلاً امام صادق (علیه السلام)، حالا یک عالمی مثل ابوحنیفه بود؟

می‌گویند: «بله، درست است». شاید خیلی‌هایشان می‌گویند که ابوحنیفه از امام صادق (علیه السلام) هم بالاتر بود. ما می‌گوییم همه این‌ها درست، امام جواد (علیه السلام) هفت‌ساله که یحیی بن اکثم را بیچاره می‌کند، کجا درس خوانده است؟

بچه‌های ما در کلاس سوم و چهارم، به آن‌ها بگوییم ۹ ضربدر ۸ چند می‌شود، پشت کله‌اش را می‌خاراند، هنوز جدول ضرب بلد نیست. حالا یک بچه هفت‌ساله در مجلس می‌نشیند، پدر یحیی بن اکثم که قاضی القضاة جهان اسلام آن زمان است را درمی‌آورد. این یعنی امامت یک امر موهبتی است، یک امر ماورایی است، امری که قابل تحلیل مادی باشد به هر حال نیست. وقت ما تمام است، نمی‌دانیم پنج دقیقه می‌توانیم شعر بخوانیم یا وقت ما تمام است.

یک صلوات ختم بفرمایید.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ».

اهل ولا مرحبا وقت سرور آمده
سینه سینای دل، مرکز طور آمده
ساقی توحید با جام ظهور آمده
جلوه گر از برج غیب آیت نور آمده
محو شده باطل و حق به ظهور آمده
که گشته روشن به او چشم و دل خاص و عام

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ».

هر بندی که من می خوانم آخرش باید صلوات بفرستید.

دُهَم ولی خدا امام این نه وراق
به علم او پایبند هشت جهان، هفت طاق
شش جهت و پنج حس بدو برد اشتیاق
فتد در این چار ام بدون مهرش فراق
اگر دو عالم کند به مهر او اتفاق
به ذات یکتا شود جحیم، دارالسلام

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ».

بیا به بیت الولا جمال داور بین
جمال داور نگر روی پیمبر بین
کمال خیرالنسا، جلال حیدر بین
کنار ابن الرضا، رضای دیگر بین
جواد را با گلی بهشت پرور بین
بهشت از این گل گرفت آبرو و احترام

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ».

ابوالحسن کنیه و علی بود نام او
ز حور، دل می برد کبوتر بام او
پرندگان هوا شیفته دام او
درندگان زمین، اشک فشان، رام او

زینب کذابه، حضرت به او فرمودند: «تو دختر امیرالمومنین (علیه السلام) هستی؟».

گفت: «بله».

فرمودند که درندگان (ذریه حضرت زهرا را) نمی خورند، برگشت. خود حضرت (در باغ شیرها) رفتند، دور حضرت را گرفتند، اشک هایشان جاری بود.

چشمه آب حیات جرعه ای از جام او
الا الا تشنگان از او ستانید جام

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ».

دو تا بند دیگر به نیت کسانی که در این ایام، در منا درگذشتند. ثوابش به روح آنها برسد.

پناه من کوی او، نگاه من سوی اوست
کعبه من سامره، قبله من روی اوست
رشته توحید من سلسله موی اوست
بهشت در سایه قامت دلجوی اوست
جهان هستی همه پر از هیاهوی اوست
عالم خلقت کند در حرمش ازدحام

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ».

به هر کجا ساکنم مرا وطن سامره است
تکلم روز و شب به هر سخن سامره است
نقل سخن سامره، نُقل دهن سامره است
مرا به جنت چه کار؟، بهشت من سامره است
که خاک آن مظهر حیّ زمن سامره است
به صبحگاهش درود به شامگاهش سلام

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ».

تنها جایی که الان در عتبات مقدسه، خدا به شما روزی کند بروید، صبحانه و نهار و شام و جای خواب، آن هم در حرم، با پتوی تمیز می‌دهند، سامرا است. به کوری چشم داعشی‌ها که چند بار تا حالا خواستند به این حرم حمله کنند. عزیزان می‌دانند، بالاترین درصد تشریف‌ها و ملاقات با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، اگر بخواهیم بارم بدهیم، نمره بدهیم، اولین جا، سرداب مقدس است. آن وقت بعد از سرداب مقدس، بحث مسجد سهله مطرح است، بعد از مسجد سهله، عرفات مطرح است و همینطور حالا رده‌بندی می‌شود. محل ولادت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و محل بزرگ شدن حضرت تا پنج، شش سالگی سامره است و لذا در سامرا بهترین افراد به ملاقات حضرت رسیدند. خدا ان شاء الله روزی کند به زودی سامرا باشیم.

«بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْعَظِيمِ الْأَعْزَمِ الْأَجَلِّ الْأَكْرَمِ، إِلَهِي يَا مَآمِنَا الْهَادِي (عليه السلام) يَا اللَّهُ».

الهی به امام هادی (علیه السلام) دست ما را بگیر.

دستی که بقیع و سامره خراب کرد، دستی که حجاج را کشت، خانه‌خراب بفرما.

خدایا عزیزان در گذشته و تازه گذشته میهمان خاص خود و میهمانان سفره کرمت قرار بده. توفیق حج مقبول، توفیق زیارت عتبات عالیات روزی ما بفرما.

شر دشمنان آمریکا، اسرائیل، انگلیس، یهودی‌ها، سلفی‌ها، تکفیری‌ها، داعشی‌ها و آل سعود به خودشان بازگردان. خدایا هر کس برای دینت قدم می‌زند، نفس می‌زند، بالاخص مقام معظم رهبری موید و منصور بدار.

آنچه که به خوبان درگاهت دادی، به امام هادی (علیه السلام)، به ما عنایت بفرما. اسباب اشتغال و ازدواج جوانان ما فراهم بفرما.

خدایا از صاحب این مجلس به کرمت قبول کن.

خدایا به حق امام هادی (علیه السلام)، ما را به زودی زائر قبر مطهرش قرار بده.

نمی‌دانم گنبد آقا ساخته شد یا نه، کسی خبر دارد؟

حضار: ساخته شد.

مطلا هم هست؟

حضار: بله.

خدا را شکر.

بارپروردگارا مرضی ما شفای عاجل عنایت بفرما.

اموات و درگذشتگان این جمع، گذشتگان صاحب این بیت، گذشتگان من حقیر بر سر سفره کرمت میهمان بفرما.

آنچه خواستیم و نخواستیم، صلاح ما در آن است، برای ما مقدر بفرما.

«رَحِمَ اللَّهُ مَنْ يَقْرَأُ فَاتِحَةَ مَعَ صَلَوَاتٍ».